

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال شانزدهم شماره ۳۱ پاییز و زمستان ۱۳۹۷ (صص ۲۷۴-۲۵۳)

## ویژگی‌های زنان ممدوح در قصاید مدیحه‌سرایان

سید جلال موسوی<sup>۱</sup>

### چکیده

علی‌رغم پژوهش‌های متعدد برای ترسیم جایگاه زن در ادب فارسی، این گستره همچنان نیاز به کند و کاو بیشتری دارد. بر این اساس در این نوشتار جایگاه و سیمای زن در قصاید مدیحه‌سرایان بررسی شده است. از آنجا که در سنت مدیحه‌سرایی، مدح و نوع اوصاف ممدوح، برآمده از جایگاه خاص اوست، در واقع، نشان دادن نوع صفاتی که زنان ممدوح بدان وصف شده‌اند و ذکر علل این توصیفات، هدف از نگارش این مقاله است. برای این منظور ابتدا قصاید ۲۱ شاعر سرآمد در قصیده‌سرایی برای یافتن قصاید مستقل آنها درباره زنان به شیوه کتابخانه‌ای جستجو شد. از این ۲۱ تن، در اشعار ۶ شاعر قصایدی درباره زنان یافت شد که هر یک ابتدا از حیث نوع صفات داده شده به زنان، سپس از جهت ذکر علل مدح آنها فیش‌برداری و بررسی شد. بر طبق بررسی صورت گرفته در این قصاید، ویژگی‌هایی نظیر مستوری و عفاف، که هر یک ناظر به اوصاف باطنی این ممدوحان است، مکرر به آنها نسبت داده شده است. همچنین مهابت و سیاسی دیگر صفات مهم این ممدوحان است که حاکی از جایگاه سیاسی و اجتماعی آنهاست. طبق سنت مدیحه‌سرایان، عرض حاجت و اظهار تقاضا، در مدح زنان نیز، دلیل و انگیزه‌ای مهم است. از سوی دیگر، ذکر مکرر اوصافی همچون مستوری و عفاف، حاکی از میل به ترسیم سیمای آرمانی از زنان است که در ذکر علل مدح آنها، باید بدان توجه کرد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات فارسی، زن، قصیده، مدح

---

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) Email: [j.mousavy@pnu.ac.ir](mailto:j.mousavy@pnu.ac.ir)

## ۱- مقدمه

مدح یکی از موضوعات بسیار رایج در گستره ادبیات فارسی است به طوری که از قدیمترین ایام تا دوران متأخر کمتر شاعری را می‌توان یافت که دیوان او فاقد مدح و ستایش باشد (نک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۱۵ و مؤتمن، ۱۳۶۴: ۸۰). این مفهوم که در ادب فارسی عمدتاً در قالب قصیده ایراد شده، در لغت به معنی «ستودن و ثنا گفتن کسی [است] به صفات نیکو و پسندیده‌ای که در اوست» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدح) و در اصطلاح عبارتست از «ستایشی که شاعر از ممدوح خود می‌کند و ضمن آن، سجایای اخلاقی وی را می‌شمارد و از رفتارها و موفقیت‌های او تمجید می‌کند و زبان به بزرگداشت وی می‌گشاید» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۸۹). گستره مدیحه‌سرایی در ادب فارسی حاکی از آن است که پیشوایان معنوی (در مدایح دینی) و برخی صفات اخلاقی، نظیر خاموشی، ایثار و جوانمردی (در مدایح اجتماعی و اخلاقی)، به وفور مورد تمجید و ستایش قرار گرفته است (مقدسی، ۱۳۸۱: ۱۲۳۴-۱۲۳۶، و مؤتمن، ۱۳۶۴: ۷۱) اما در واقع فراتر از دو حوزه مذکور، صاحب‌منصبان بویژه شاهان، وزیران، و کسان و متعلقان ایشان‌اند که مکرر ستایش‌ها و تمجیدهای اغراق‌آمیز شاعران مداح را به خود جلب کرده و به اوصاف و ویژگی‌های گوناگون و حتی خارج از تصور، ستوده شده‌اند (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۲۹-۷۱). به عبارت دیگر در این مدیحه‌سرایی‌ها علاوه بر وصف مکرر شخص ممدوح به صفاتی نظیر شجاعت، عدالت و رزم‌آوری، به وفور، اسب، کاخ، شمشیر و دیگر متعلقات او نیز ستوده شده‌است. دایره این ستایش‌ها البته به همین موارد محدود نمانده است بلکه کسان ممدوح صاحب‌جاه، از جمله زنان و اهل حرم وی نیز، بنابر اوصاف گوناگون، در مقام ممدوح قرار گرفته و شاعران به انحای مختلف به تمجید این گروه عمدتاً مستور پرداخته‌اند. به مانند هر موضوع ادبی که پیدایش و طرح آن در گستره تاریخ ادبیات مبتنی بر عوامل و دلایلی است، مدح صاحب‌منصبان و از جمله ستایش زنان نیز نمی‌تواند بدون عوامل و دلایل باشد. آنچه از شرح احوال مداحان و اظهارات موجود در اشعار مدحی آنها برمی‌آید، ضرورت امرار معاش و کسب درآمد، و در پی آن نیل به جایگاههای اجتماعی معتبر، دلیل اصلی مدح شاهان و امرا، توسط شاعران مداح بوده است. گواه این مطلب، صلوات و بخشش‌های شاهان ممدوح، مخصوصاً در ادواری نظیر دوره غزنویان است که زندگی بسیاری از شاعران فقیر و بی‌سامان را به سامان و نوا رسانده است. علاوه بر این دستاورد، ورود شاعران به مدح صاحب‌منصبان در واقع بهره‌ای دو سویه به همراه داشته است؛ به این معنی که در

فرایند مداحی، ضمن برخورداری شاعران از بخشش‌های صاحب‌منصبان، ممدوحان نیز به واسطه اشعار مدحی، نام و آوازه خود را در تاریخ ثبت می‌کرده‌اند و در حقیقت آنها «از مداحان به عنوان وسایلی برای تبلیغ بهره می‌بردند» (نفیسی، ۱۳۸۲: ۳۱). در این میان دفاتر شاعران درباری نیز به واسطه تخلید نام سران، حمایت بزرگان را با خود به همراه داشته و بدین گونه از گزند وقایع و حوادث در امان بوده است.

### ۱-۱- بیان مسأله و سوالات تحقیق

گستره مدیحه‌سرایی در ادب فارسی حاکی از آن است که مردان به شکل چشمگیر در مقام ممدوح قرار گرفته‌اند و مدیحه‌سرایان به صورت گسترده آنها را به ویژگی‌های متعدد و اوصاف گوناگون ستوده‌اند. به عبارت دیگر در ادب فارسی مرد در مقام سلطان، وزیر، سپهسالار، قاضی، امام، محتشم و... به داشتن ویژگی‌هایی همچون ملک‌داری، تدبیر، رزم‌آوری، دشمن‌شکنی، عدالت، دین‌داری، مردم‌نوازی و احسان، به فراوانی ستایش شده است. می‌توان گفت قرار گرفتن مرد، به صورت گسترده در مقام ممدوح از الزامات روزگار گذشته بوده است. در واقع سرشت مردسالار اجتماع در اعصار پیشین، باعث شده بود تا عنصر مذکر حائز غالب مقامات و مناصب اجتماعی گردد و ارباب نیاز از جمله مدیحه‌سرایان برای رفع حاجات خود، به طرق مختلف به جلب عنایت آنها پردازند. اما در کنار این واقعیت متعارف، گاه در خلال ادبیات مدیحه‌سرایی، زنان نیز در مقام ممدوح قرار گرفته‌اند. حجم این رویداد هر چند در مقایسه با میزان مدح مردان، اندک است اما از این حیث که زنان به رغم داشتن محدودیت، از چه روی و با کدام ویژگی‌ها در مقام ممدوح قرار گرفته‌اند در خور توجه است. به عبارت دیگر با توجه به این واقعیت که در سنت مدیحه‌سرایی در ادب فارسی، احراز مقام ممدوحی و توصیف شاعرانه از آن، منوط به داشتن مقامات مادی یا معنوی بوده است این پژوهش در پی آن است تا با توجه به محدودیت‌های مختلف زنان در روزگار پیشین، به دو سوال زیر پاسخ دهد:

۱- زنان در قصاید مدیحه‌سرایان به چه اوصاف و ویژگی‌هایی ستوده شده‌اند؟

۲- مدیحه‌سرایان به چه دلیل یا دلایلی زنان را مدح کرده‌اند؟

### ۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

در سنت مدیحه‌سرایی در ادب فارسی، ممدوحان به صفات و ویژگی‌های خاص ستوده شده‌اند. بخشی از هدف این پژوهش تعیین نوع صفات و خصوصاتی است که زنان ممدوح بدان توصیف

شده‌اند. از سوی دیگر در سنت مذکور، نوع صفاتی که ممدوحان بدانها ستوده شده‌اند، پیوند نزدیکی با جایگاه آنها دارد. بنابراین علاوه بر هدف پیش گفته، این نوشتار در پی تشریح زمینه‌ها و تبیین دلایلی است تا آشکار کند چرا زنان در مقام ممدوح قرار گرفته، حائز صفات خاصی شده‌اند. نیل به این دو هدف از آن رو ضروریست که برخی از اندک مقامات اجتماعی زن در نظام مردسالار گذشته را می‌توان از خلال متون ادبی ترسیم کرد از سوی دیگر نوع تلقیاتی از زن، نیز نوع صفاتی که نظام عرفی گذشته، برای توصیف زن مجاز و مطلوب می‌انگاشته است از این طریق مشخص می‌شود. چنین دستاوردهایی از آن رو حائز اهمیت است که ترسیم چهره جامع و تعیین همه انواع تلقی‌ها از زن در ادبیات کهن فارسی، همواره سهل نیست. این امر از یک سو ناشی از حضور کم‌رنگ زنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی در گذشته است که خود بازتاب وسیع آنها را در متون ادبی منتفی کرده است از سوی دیگر نیز ناشی از گستره وسیع ادبیات فارسی است که در آن علاوه بر روایت‌های بعضاً کلانی نظیر داستان خسرو و شیرین، مطالب خرد بسیاری نیز درباره زنان وجود دارد که هنوز همگی آنها شرح و تبیین نشده است.

### ۳-۱- روش تفصیلی تحقیق و محدوده آن

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است. اطلاعات و داده‌های آن به روش کتابخانه گردآوری شده است و منابع اصلی آن دیوان شاعران مدیحه‌سرا است. به عبارت دیگر ابتدا قصاید ۲۱ تن از شاعران قصیده‌سرا که اغلب از بزرگترین شاعران مدیحه‌سرا و از عصر رواج قصیده (قرون پنجم و ششم) هستند، جستجو شده‌است تا مدایحی که آنان در حق زنان ایراد کرده‌اند استخراج شود. بعد از این مرحله، تک تک قصاید استخراج شده بنا بر صفات داده شده به زنان، نیز بر مبنای دلایل مدح آنها، تقسیم‌بندی شده است. در نهایت نیز در راستای پاسخ دهی به سوالات تحقیق، اطلاعات گردآوری شده، به روش توصیفی - تحلیلی تشریح و تبیین شده‌اند. ۲۱ شاعران مذکور به ترتیب تاریخ وفات عبارتند از: فرخی (۴۲۹)، عنصری (۴۳۱)، منوچهری (۴۳۲)، عسجدی (۴۳۲)، قطران (۴۶۵)، مسعود سعد (۵۱۸)، عمیق بخاری (۵۴۲)، امیرمعزی (۵۴۲)، سنایی (۵۴۵)، جمال‌الدین اصفهانی (۵۵۸)، قوامی رازی (۵۶۰)، سوزنی سمرقندی (۵۶۹)، خاقانی (۵۸۲)، انوری (۵۸۳)، فلکی شروانی (۵۸۷)، سیدحسن غزنوی (۶۵۵)، عبید زاکانی (۷۷۲)، سلمان ساوجی (۷۷۸)، محتشم کاشانی (۹۹۶)، فصیحی هروی (۱۰۴۹) و قآنی (۱۲۷۰). نتایج جستجو در میان قصاید این شاعران نشان داد که فقط شش شاعر یعنی امیرمعزی، خاقانی، انوری،

سلمان ساوجی، محتشم کاشانی و قآنی، در میان انبوه مدایح خود، در قالب قصایدی مستقل و به تعداد اندک، به مدح زنان پرداخته‌اند و مدایح اغلب حجیم دیگران فاقد ستایشی مستقل درباره آنان است. البته ذکر این نکته در ترسیم محدوده پژوهش نیز ضروریست که ذکر و بررسی مدایحی که در حق امثال حضرت زهرا(س) و دیگر زنان صاحب‌مقام در دین و مذهب، ایراد شده است، منظور این نوشتار نیست زیرا دلایل مدح و نوع صفاتی که مداحان از سر ارادت به این بزرگان داده‌اند پیشاپیش مشخص و عیان است.

#### ۴-۱- پیشینه تحقیق

تاکنون جایگاه و ویژگی‌های زن در ادب فارسی، موضوع پژوهش‌های متعددی شده و از زوایای مختلف این بحث کاویده شده است. برخی از این تحقیقات به صورت فراگیر، موضع مذکور را بررسی کرده‌اند. تحقیق اکبری (۱۳۷۹) در مقاله «زن در آینه شعر فارسی» از آن جمله است. در این نوشتار با استناد به تنوع نگرش‌های شاعران و قاموس هر اثر در ادبیات کلاسیک، به درستی به تلقی‌های مختلف از زن و گوناگونی ویژگی‌های او اشاره شده است اما در نهایت به دلیل گستردگی موضوع پژوهش، حق مطلب در قالب یک مقاله بیان نشده است. جوادی (۱۳۶۹) نیز در مقاله «نگاهی به زن در ادبیات فارسی»، به مانند اکبری، قائل به هویت و تصاویر متعدد زن در ادب فارسی شده اما در ذکر ویژگی‌های هر یک، شواهد کافی عرضه نکرده است. در واقع در این نوع مقالات که در پی ترسیم ویژگی‌های زن در گستره ادب فارسی هستند، اغلب گستردگی موضوع، از جنبه علمی تحقیق کاسته است. برخلاف تحقیقات مذکور در برخی پژوهش‌ها، نظیر مقاله نصر (۱۳۸۲)، با عنوان «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی»، که حوزه تحقیق مشخص شده، چهره و ویژگی‌های متنوع زن، صورت شفاف‌تری به خود گرفته است. نکته در خور توجه در اغلب پژوهش‌هایی که در صدد ذکر ویژگی‌های زنان در ادبیات کلاسیک بودند، این است که بخش مهمی از نوشتار آنها به ترسیم خصوصیات منفی زن در کلام شاعران کلاسیک اختصاص داده شده است. مشرف (۱۳۹۳) در کتاب «ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی»، با تقسیم این پدیده به دو موضوع «زن‌گریزی» و «زن‌ستیزی»، مطلب را بتفصیل شرح داده است. بر اساس وجود نگرش منفی نسبتاً فراگیر نسبت به زن، برخی پژوهشگران در تحقیقات خود در صدد برآمده‌اند تا دامن بعضی از بزرگان ادبا را از تهمت زن‌ستیزی برهاند. تلاش عباسی و قبادی (۱۳۸۹)، در مقاله «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه

فردوسی با ایلیاد و اودیسه هومر»، و سعی بهنام‌فر و احراری وفا (۱۳۸۹)، در مقاله «آیا خاقانی زن ستیز است؟!»، در راستای هدف مذکور است. اما درباره ویژگی‌های زنان در قصاید مدیحه‌سرایان، چه در پژوهش‌هایی نظیر مقالات اکبری و جوادی که ویژگی‌های زن را در «کل» گستره ادب فارسی تحقیق کرده‌اند و چه در تحقیقات «جزئی» نگرانه، نظیر پژوهش نصر، اظهار نظری نشده است. از سوی دیگر با این که تاکنون درباره مدیحه‌سرایی چه در قالب کتاب و چه در قالب مقاله، به انجای مختلف سخن گفته شده، اما جز مطلب کوتاه کتاب «مدح، داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی»، اختصاصاً سخنی درباره مدح زنان، در جای دیگر چیزی نوشته نشده است. وزین‌پور (۱۳۷۴) در این کتاب در ذیل عنوان «مدح شاهان و امیران و وابستگان آنان» در ذکر وابستگان پادشاه، خواهر و مادر سلطان ممدوح را یکی از چند وابسته او نام برده سپس بی آن که شرح و بسطی به مطلب بدهد، برای هر یک از آن دو، فقط یک قصیده مدحی مثال آورده است. بنابراین مدح زنان در «قصاید مدیحه‌سرایان» آن گونه که باید توجهات را جلب نکرده است و در ذکر نحوه مواجهه با زن در ادبیات منظوم فارسی، بدون اشاره به مدیحه‌سرایی، نظر کلی بر آن است که زن در ادبیات حماسی و غنایی عمدتاً تکریم دیده است اما در ادبیات تعلیمی، مواجهه با وی بیش از آنکه ناشی از تکریم باشد در راستای وهن و خوارداشت اوست (نک: ستاری، ۱۳۷۵: ۵۶).

## ۲- مدح زنان

در سنت مدیحه‌سرایی نمودن صفات نیک ممدوحان امری رایج و معمول است. در این راستا شاعر ملاح از برای نیل به اغراض خود، حتی صفات نیکی که در ممدوح نیست به او نسبت می‌دهد. در واقع شاعران، همان طور که شهیدی نیز اشاره کرده است در آغاز در دادن صفات گوناگون به ممدوحان پایبند به حد و حدودی بوده‌اند و علی‌رغم برخی مبالغه‌گویی‌ها در دامن گزافه‌گویی نمی‌افتادند اما اندک اندک آنان از طریق اعتدال خارج شدند و برای بدست آوردن پاره‌نانی، حتی جایگاه امیران نالایق و کسان بی‌کفایت آنها را نیز تا اوج علیین رساندند و خود را در حضرت بی‌قدر آنها خوار و ذلیل ساختند (شهیدی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۶۷-۳۶۹). از این رو به زعم برخی، مدیحه‌سرایان چاپلوسانی بوده‌اند که نه تنها در صدد پنهان کردن معایب ممدوحان بوده‌اند بلکه آنها این معایب را حتی حسن انگاشته به تحمیق عوام دست زده‌اند (رزمجو، ۱۳۸۴: ۲۶). بنا بر چنین سستی، در مدح زنان نیز اقسام صفات و ویژگی‌ها به نحو اغراق‌آمیزی به آنها نسبت داده شده و در کار تمجید ایشان مبالغه‌های فراوانی از مداحان سر زده است.

## ۲-۱- اقسام اوصاف و تمجیدهای زنان

هر چند تمجیدهای صورت گرفته از زنان، عمدتاً با برجسته کردن برخی صفات در آنها، اظهار شده، اما گاه مدیحه‌سرا، عنان سخن را از کف داده و بدون ذکر صفتی، قدر ممدوح را بزرگ و متعالی جلوه داده است. بر این اساس انوری در طی ابیاتی همچون «تو در آن اندازه‌ای از کبریا کاندلر وجود / هیچ کس را دست بر نتوان نهادن کو همست» (انوری، ۱۳۶۴: ۵۳)، ممدوح را صرفاً به بزرگی قدر، وصف کرده است. از این قبیل است سخن خاقانی، در بیت «پیشگاه حضرتش را پیش‌کار/ از بنات النعش و جوزا دیده‌ام» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۷۲)، که در راستای ارجمند جلوه دادن ممدوح، بنات‌النعش و جوزا را پیش‌کار او قلمداد کرده است (نیز امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۷ و سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۴۰). در واقع توصیفاتی از این دست، در شعر هر شش شاعری که به مدح زنان پرداخته‌اند، بارها تکرار شده است اما می‌توان گفت عمده‌ترین مداخل در حق زنان، با برجسته کردن صفاتی در ایشان صورت گرفته، که اهم آن صفات به قرار زیر است:

## ۲-۱-۱- قهاری و هیبت ممدوح

از شش شاعری که در شعر خود زنان را مدح کرده‌اند به ترتیب، امیرمعزی و قآنی هر یک در دو قصیده، خاقانی و محتشم هر یک در سه، انوری در چهار و سلمان ساوجی در پنج قصیده، هیبت، قهاری و جنگاوری ممدوحان خود را در ضمن ذکر دیگر اوصاف آنها، توصیف کرده‌اند. در بیان این نوع صفات، گاه نظیر آنچه قآنی درباره مادر ناصرالدین شاه و انوری درباره عصمت‌الدین مریم، به ترتیب در ابیات «از پس پرده اگر صرصر قهرش بوزد/ آب گردد ز نهیش، جگر رستم زال» (قآنی، ۱۳۸۰: ۵۲۸) و «تیغ مریخ کند قهر تو کُند/ مشکل چرخ کند کلک تو حل» (انوری، ۱۳۶۴: ۱۸۶)، بیان کرده‌اند، قهاری و هیبت ممدوح، مستقیم و بی‌توسل به لوازم و اسبابی ذکر شده است. اما در اغلب اوقات هیبت و قهاری مذکور، برآمده از لوازم و مناسبات ممدوح است. امیرمعزی، تاج‌الدین خاتون، مادر سلطان سنجر و محمد سلجوقی را در بیت «چون در آرد موکب عالی بمر و شاهجان/ هیبت او در طراز و در بلاساغون شود» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۱۵۶)، به واسطه «موکب عالی» وی، صاحب هیبت دانسته است. نیز در بیت «در موکبش به حاشیه کهنترین سوار/ دوش هزار خسرو نشان رسید» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۷۳)، موکب پریخان خانم اسبابی برای نمودن شوکت او شده است. خاقانی «تیغ» صفوت‌الدین، بانوی شروانشاه را در بیت «ز آن تیغ کو بنفش تر است از پر مگس/ منقار کرکسان فلک میهمان اوست» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۴)،

دست‌آویز وصف قتالی او کرده و در بیت «بانو کند شکار ملوک ار چه مرد نیست / آری باز ماده به آید گه شکار» (همان: ۱۷۷)، عظمت عصمه‌الدین، خواهر منوچهر شروانشاه را با تشبیه ضمنی او به باز ماده در هنگام شکار، نموده است. در این راستا انوری آشکارا به سپاهداری ترکان خاتون در بیت «در سپاهت بر سر هر بنده‌ای / از شرف سیاره‌ای بادا کلاه» (انوری، ۱۳۶۴: ۲۶۷) اشاره کرده است. امیرمعزی نیز ممدوح خود را فرمانده، داور روی زمین، و پناه لشکر و دولت دانسته است (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۷۱۲). محتشم نیز برای اظهار سپاهداری و مهابت پریخان خانم، سرلشگران او را در بیت «سر لشگران عسکر او صاحب الرؤس / گردن کشان لشگر او مالک الرقاب»، مهیب جلوه داده است (محتشم، همان: ۹۹، نیز: ۱۹۲). علاوه بر مواردی چون تیغ، شکارگری و سپاهداری، فرمان نافذ ممدوحان، وسیله‌ای دیگر در اظهار جلال و شکوه آنها شده است. سلمان ساوجی در این راستا در ابیات «کلک، بی‌رای تو حرفی نتواند بنگاشت / تیغ، بی حکم تو یک موی نیارد پیراست» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۴۵) و «نگین رای تو را جن و انس در طاعت / مثال امر تو را وحش و طیر در فرمان» (همان: ۵۸۲)، به ترتیب نافذی و فراگیری حکم دلشاد خاتون را نموده و وی را به اطلاق در فرمانروای وصف کرده است.

## ۲-۱-۲- ملک‌داری و سیاسی ممدوح

در ذیل عنوان «هیبت و قهاری ممدوح» به سپاه‌داری زنان ممدوح، که خود حاکی از ارتباط آنها با عوالم مملکت‌داری است، اشاره‌ای شد. در این راستا به جرأت می‌توان گفت که از اقسام اوصافی که به زنان در طول مدح هر یک از آنها، داده شده، مفصل‌ترین اوصاف، ناظر به ارتباط این ممدوحان با ملک‌داری و سیاسی است. بنابراین مدیحه‌سرایان هر یک به نحوی ممدوح خود را با این عوالم پیوند داده‌اند. محتشم کاشانی آشکارا پریخان خانم را در بیت «پادشاه ملک و انس پریخان خانم / که زشهنشهی حور و پری دارد عار» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۹۰)، پادشاه ملک و انس خوانده است. امیرمعزی نیز تاج‌الدین خاتون را در بیت «اقبال او رسیدست از روم تا به توران / فرمان او رسیدست از نیل تا به سیحون» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۷)، فرمانروای نافذالامر جلوه داده است. یکی از اشکال پیوند این ممدوحان با دنیای فرمانروایی، اشاره به پیوندهای سببی آنهاست. قآنی مادر ولیعهد بودن مهدعلیا را در بیت «خجسته مام ولیعهد آن که قدرت او / سپهر اخضر سازد همی ز برگ سداب» (قآنی، ۱۳۸۰: ۱۰۲)، اسباب وصف او قرار داده است. امیرمعزی نیز تاج‌الدین خاتون، مادر سنجر و سلطان محمد را مکرر در ابیاتی نظیر «ای قبله دو دولت هر دو



پناه عالم / ای مادر دو خسرو هر دو جمال دنیا - شاه جهان محمدشاه زمانه سنجر / از دولت بلندت دارند بخت برنا» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۷)، از این زاویه وصف کرده است (نیز نک: قانّی، همان: ۵۵۵-۵۵۶). در مدایح زنان، توجه به تدبیر و خردمندی آنها، شکلی دیگر از پیوند این ممدوحان با سیاست و مملکت‌داری شده است. ابیات «پادشاه سیرت خداوندی که در تدبیر ملک / هر چه رای اوست رای پادشاه اعظمست - آنکه در انگشت تدبیر سلیمان دوم / مشورت‌های صوابش را خواص خاتمست» از دیوان انوری (انوری، ۱۳۶۴: ۵۲)، مثالی است برای این نوع پیوند. گاه نیز ممدوح زن نظیر آنچه در بیت «پیش مصاف خصمان از بهر فتح سلطان / وهم دعای او شد بهتر ز حرز و افسون» (امیرمعزی، همان: ۵۵۷)، مندرج است، از طریق دعاگویی برای پادشاه، در امور مملکت دخیل جلوه داده شده است. با وجود این اشکال گوناگون از پیوند زن با عوالم مملکت‌داری در مدیحه‌سرایی‌ها، می‌توان گفت که شکل غالب این پیوندها، همان حضور مستقیم این ممدوحان در دنیای حکمرانی است. در این راستا سلمان ساوجی در مدح دلشاد خاتون برآنست که «پادشاهان جهان را با تو گفتن نسبتی / جز به رسم پادشاهی عقل کی دارد روا» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۳۶۴). پریخان خانم نیز مستقیماً سیاست‌مداری دانسته شده است که «تا جور را سیاست او خوار و زار کرد / بر دزد صد ستم ز سگ کاروان رسید» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۷۲). بر همین منوال خاقانی نیز در بیت «دست تو محیط بر ممالک / ابری شده سایبان کعبه» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۰۳)، حکمرانی ممدوح خود را آشکارا، جلوه داده است.

### ۳-۱-۲- سخا و جود ممدوح

یکی از مطالب مکرر در توصیف زنان ممدوح، وصف آنها به صفت جود و سخاست. در واقع هر شش شاعری که در این نوشتار ستایش‌های آنان از زنان بررسی شده، بویژه خاقانی و انوری، به انحای گوناگون از سخاوت و بخشش ممدوحان خود سخن گفته‌اند. خاقانی با اشاره به نژاد صفوت‌الدین، بانوی شروانشاه اخستان، در بیت «اصل و تبارش از عرب است و کیان ملک / با من کرم به نسبت اصل و تبار کرد» (همان: ۱۵۰)، ضمن ذکر عنایات ممدوح، سخاوتهای او را متناسب با شأن نیکانش دانسته است. همچنین وی مکرر به گشاده‌دستی این ممدوح در سفر او به مکه اشاره کرده است. این ممدوح نه تنها بر طبق بیت «خوان ساخته به رسم کیان اهل مکه را / رسم کیان ربیع دل مکیان شده» (همان: ۴۰۱)، اهل مکه را اطعام کرده، بلکه در گذرگاه خود بنا بر بیت «تو بخششی نموده به بغداد کز سخات / بر دجله هفت دجله دیگر روان شده» (همان‌جا)، بغدادیان

را نیز از انعام خود برخوردار کرده است. انوری نیز در راستای توصیف بذل و بخشش‌های رضیه‌الدین مریم، او را چنین خطاب قرار داده است: «بر خستگی نیازمندان/ پیوسته ز لطف تست مرهم» (انوری، ۱۳۶۴: ۲۰۱). سلمان ساوجی نیز به مانند انوری در بیت «هر که درماند به درد فاقه و رنج نیاز/ نوش داروی عطایت شربت درمان اوست» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۴۰)، بخشش‌های دلشاد خاتون را مرهم و درمان قلمداد کرده است. بخشی از توصیفات که از عطایای زنان ممدوح به عمل آمده، ناظر به فراگیری سخاوتهای ایشان است. محتشم در ابیات «نخل نوال او ز کدامین ریاض است/ کز وی بر حیات به پیر و جوان رسید» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۷۲) و «قسمت آموخته درگه رزاق کبیر/ که کفش واسطه رزق صغار و کبار» (همان: ۱۹۰)، بر این مطلب تأکید کرده و همه‌گیری عطایای شاهزاده پریخان خانم، صبیبه شاه طهماسب صفوی را اظهار کرده است. به مانند شیوه مرسوم در مدایحه‌سرایی، در ذکر سخا و جود زنان ممدوح نیز، اغراق‌های بسیاری از مداحان سر زده است. بر این اساس، انوری در بیت «وگر تفاخر دریا به دست او نبود/ به جای در و گهر در دل صدف خون باد» (انوری، همان: ۷۷)، دریا را در صورت عدم تفاخر به جود عصمت‌الدین مریم نفرین کرده است. قآنی نیز با اظهار تجاهل، حیرت خود را از عطایای مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه چنین نموده است: «کفش ببخشد هرچ آن زکان کند تاراج/ هلا ندانم وهاب هست یا نهاب» (قآنی، ۱۳۸۰: ۱۰۲). در این اظهارت اغراق‌آمیز، مکرر نمادهای بخشندگی نظیر ابر و دریا، همان طور که در ابیات «بر لب بحر کفش خورشید و ابر/ قریه زرین و سقا دیده‌ام» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۷۲)، «ز رشک وسعت دریای طبع پر گهرت/ کنار دریا از آب دیده جیحون باد» (انوری، همان: ۷۲) و «گر شود ابر کفش رشحه‌فشان بر گیتی/ هفت دریا شود از یک نم او مالامال» (قآنی، همان: ۵۲۸)، آشکار است، به انحای مختلف در تقابل با بخشش‌های ممدوح قرار داده شده، تا عظمت جود و سخای وی، و بی‌مانندی او در عطا و بخشش، نموده شود.

#### ۴-۱-۲- مستوری ممدوح

از شش شاعری که مدیحه‌سرایی آنها برای زنان در این نوشتار بررسی شده است، چهار شاعر یعنی، محتشم، قآنی، خاقانی و سلمان ساوجی ممدوحان خود را به مستوری وصف کرده‌اند. در جمع این شاعران به جز سلمان ساوجی که منحصراً در بیت «دم به دم آینه را روی سیه باد چو موی/ در زمان تو به نامحرم اگر روی نمانست» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۴۵)، به صورت غیرمستقیم به مستوری ممدوح اشاره کرده‌است، دیگران این صفت را با تفصیل نسبتاً بیشتری بیان

کرده‌اند. نکته جالب توجه در این میان، این است که امیرمعزی با این که در میان سایرین بیشترین قصاید مدحی (۱۱ قصیده) را درباره زنان سروده، اشاره اندکی به مستوری ممدوح خود کرده است. انوری نیز بر همین منوال ممدوح خود را در شش قصیده‌ای که درباره زنان ایراد کرده، بسیار اندک پوشیده و در حجاب توصیف کرده است. اما اشارات محتشم و قآنی به پوشیدگی ممدوح چشمگیرتر است. محتشم در ادامه وصفی جالب از پوشیدگی پریخان خانم، صبیبه شاه طهماسب، در ابیات «مهر فلک کنیزک خورشید نام اوست/ کاندر پس پرده نشست است از حجاب - وز شرم کس نکرده نگه در رخس درست/ از بس که دارد از نظر مردم احتجاب» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۹۷ و ۹۸)، با توصیفی اغراق‌آمیزتر، او را چنان مستور دانسته که حتی در عالم خواب نیز کسی توان نظرافکنی به او را ندارد. به گفته او اگر ناخواسته «به کسی بخت، به خوابش هم اگر بنماید/ نگذارد که شود تا به قیامت بیدار» (همان: ۱۹۲، نیز نک: ۲۰۲ و ۲۰۳). قآنی نیز مکرر در وصف مستوری مادر ناصرالدین شاه، که او را «ستر عظمی» می‌نامد، اغراق‌های دور و دراز ایراد کرده است. این مداح درباره پوشیدگی ممدوح خود در ابتدا برآنست که وی طبق بیت «تنها نه همین پوشد رخساره ز مردان/ کر غایت عصمت ز زنانست مستر» (قآنی، ۱۳۸۰: ۲۴۱)، علاوه بر مردان از زنان نیز پنهان است، اما سخن این مدیحه‌سرا به همین مقدار وصف اغراق‌آمیز، منتهی نشده است بلکه به زعم وی، پوشیدگی ممدوح حتی «بدان رسد که از خویش هم شود پنهان/ ز بس که عصمت او بسته بر رخس جلاب» (قآنی، همان: ۱۰۲، نیز نک: ۲۷۴). خاقانی نیز در مدح عصمت‌الدین، عمه اخستان، در قصیده‌ای با ردیف کعبه، ضمن انتقال تمام مزایای کعبه به نام این ممدوح، او را در بیت «چندان که مجاور حجابی/ داری صفت نهان کعبه» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۰۴)، از پوشیدگی مفرط، چون نهان بودن کعبه، دانسته است (نیز نک همان: ۲۷۳).

#### ۵-۱-۲- عفت و عصمت ممدوح

یکی دیگر از توصیفات چشمگیری که از زنان، در قصاید شاعران مدیحه‌سرا به عمل آمده، وصف آنها به عفاف، عصمت و پاکدامنی است. قآنی، سلمان ساوجی و محتشم کاشانی به ترتیب در وصف مهدعلیا، دلشاد خاتون و پریخان خانم، بیش از دیگران این صفات را ابراز کرده‌اند. قآنی بر طبق بیت «وندرا اوهام اگر عفت تو جستی جای/ نام مردان جهان راه نبردی به فکر» (قآنی،

۱۳۸۰: ۲۷۵)، عفت ممدوح را خارج از اوهام دانسته و در این راستا در بیت «دخت ملک ملکستان آسیه سلطان/ کش عصمت و عفت بود از آسیه برتر» (همان: ۲۴۱)، وی را در عصمت فراتر از آسیه نهاده است. سلمان ساوجی نیز عفت و عصمت ممدوح را در بیت «ز عصمت نکشیده شمال گوشه برقع/ ز عفت نگرفته خیال دامن معجر» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۵۲۸)، چنان دانسته که خیال دورپرواز از درک آن بدور است. در این راستا وی بر اساس بیت «قبله شاهان عالم آنک از فرط عفاف/ سجده کروبیان بر گوشه دامن اوست» (همان: ۴۳۹)، عفاف مفرط ممدوح را باعث سجده کروبیان بر او قلمداد کرده است. محتشم کاشانی در اظهار عفت ممدوح، وی را مریم زمان دانسته که به عفت‌سرای او بوی کسی راه ندارد (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۹۸) و به زعم این مدیحه‌سرا عصمت ممدوح چنان است که «نیست بر دامن پاک آنقدرش گرد هوس/ که بر آئینه مهر از اثر هیچ غبار» (همان: ۱۹۱). در این راستا خاقانی در بزرگداشت خواهر منوچهر شروانشاه، او را «عصمت‌الدین و صفوت‌الاسلام» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۷۳) خوانده است. بر همین منوال، انوری نیز ترکان خاتون را «عصمت‌الدین» گفته و عصمت او را بر طبق بیت «ناوک عصمت بدوزد چشم روز/ گر کند در سایه چترت نگاه» (انوری، ۱۳۶۴: ۲۶۶)، فهارانه و گذرناپذیر جلوه داده است. آنچه در مجموع می‌توان درباره‌ی وصف زنان به عفاف، ذکر کرد، این است که مداحان به صورت گسترده به این صفت توجه کرده‌اند و به انحای مختلف بویژه از طریق اغراق در ابراز آن کوشیده‌اند.

### ۶-۱-۲- دین‌ورزی ممدوح

در میان اقسام صفات حمیده، ممدوحان زن مکرر به دین‌ورزی و ایمان نیز ستوده شده‌اند. امیرمعزی به کرات تاج‌الدین خاتون، مادر سنجر و سلطان محمد را در آغاز قصاید خود، نظیر آنچه در ابیات «تاج دنیا و دین خداوندست/ در همه کارها خردمندست» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۱۱۵) و «ای تاج دین و دنیا فخر روزگار/ بر تو خجسته باد چنین عید صد هزار» (همان: ۲۹۱)، نیز نک: ۵۵۷) دیده می‌شود، تاج دین و دنیا خوانده است. در ذکر دینداری ممدوح، سلمان ساوجی در بیت «هست چین مقنعت را آن شرف بر چین و روم/ کز علو دین، تو را بر قیصر و خاقان اوست» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۴۰)، علو دین دلشاد خاتون را مایه شرف او بر قیصر و خاقان دانسته است. خاقانی نیز جان مؤمن عصمت‌الدین، خواهر منوچهر شروانشاه را در بیت «بر دل مومین و جان مؤمنش/ مهر و مهر دین مهیا دیده‌ام» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۷۳)، مهور به مهر دین

دانسته و نقش ایمان را در دل او نموده است. امیرمعزی که بیش از سایر مدیحه‌سرایان بر ایمان و دین‌داری ممدوح خود تأکید کرده است، خواهرِ سنجر سلجوقی را در میزان اعتقاد در بیت «نیست او زهرا و مریم لیکن اندر اعتقاد / هست چون زهرا ستوده هست چون مریم گزین» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۵۵۸)، هم‌شأن حضرت زهرا و حضرت مریم (س) قرار داده است. در ذکر این گونه اوصاف، محتشم کاشانی، پریخان خانم را کسی دانسته است که «گردیده دایم الحرت از عبادتش / دست فرشتگان ز رقم ثواب» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۹۸). در میان اقسام اشارات به دین‌ورزی ممدوح، گاه نیز زهد، اسباب تعریف وی شده است. نظیر آنچه معزی در ابیات «در خراسان و در عراق / کیست کو را به زهد مانندست» (امیرمعزی، همان: ۱۱۵) و «در زهد و پارسایی با حشمت و جلال / در ملک و پادشاهی با عصمت و وقار» (همان: ۲۹۱)، برای اظهار دین‌داری ممدوح خود بیان کرده است.

## ۲-۲- فقدان توصیف از صورت ممدوح

برخلاف اوصاف فراوان و گوناگونی که مدیحه‌سرایان از «سیرت» زنان در مدایح خود اظهار کرده‌اند، در اشاره به «صورت» این ممدوحان، آنها سکوت معنی‌داری را از خود نشان داده‌اند. منظور از صورت، البته مواردی نظیر موکب، مسکن و کیفیت مستوری ممدوحان نیست زیرا همان‌طور که در ذکر اوصاف زنان در عناوین پیشین بیان شد، ظواهری همچون موکب و مستوری ایشان مکرر وصف شده است. آنچه از وصف صورت در اینجا منظور است اوصافی است شبیه به آنچه که در وصف معشوق در ادبیات فارسی پی‌درپی اظهار شده است. آشکار است که وصف موی و روی زنان مسندنشین و صاحب‌شوکت، دقیقاً به همان کیفیتی که در شعر عاشقانه، این اوصاف اظهار شده است، نمی‌تواند انتظاری درست باشد اما سکوت مدیحه‌سرایان اهل غلو در وصف زنان سایه‌پرود خریدار تمجید نیز، که طبعاً با وجود اسباب گوناگون تجمل نمی‌توانستند از اظهار جمال، خودداری کنند، به هر حال نکته‌ای جالب توجه است. در این میان اما آنچه گاه سکوت مذکور را از حالت مطلق خارج کرده، برخی اشارات معناپرووری است که در ابیاتی نظیر «ای طره مشکین تو همشیره قنبر / وی خال سیه فام تو نوباوه عنبر - دنباله ابروی تو در چنبر گیسو / چون قبضه شمشیر علی در کف قنبر» (قائمی، ۱۳۸۰: ۲۳۹)، به سیمای ممدوح شده است که در واقع هر یک از این اوصاف، بیش از وصف صورت، در پی اظهار قدسیّت ممدوح هستند.

در این میان آنچه عدم وصفِ شمایلِ زنانِ ممدوح را در نزد برخی از مدیحه‌سرایان برجسته‌تر کرده، وجود تغزل‌های تند و بی‌پرواست که آنها قبل از ورود به مدح زنان در ابتدای قصاید خود ذکر کرده‌اند. در این راستا قآنی در ابتدای قصیده‌ای که در ستایش «مهد کبری و ستر عظمی... مام پادشاه ناصرالدین شاه»، ایراد کرده، عوالم عاشقانه خود را با تُرک‌پسری، چنان آلوده به شهوت وصف کرده است که در نظر اول بعید می‌نماید این قصیده به توصیف یکی از مخدرات قدرتمند عصر قاجار منتهی شود اما آنچه در پی وصف نامتعارف مذکور بیان شده است، چیزی نیست جز ذکر مکرر مستوری و عفاف مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه (قآنی، ۱۳۸۰: ۲۷۲-۲۷۴)، نیز نک همان: ۲۳۹ و ۵۲۸ به بعد و سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۴۳۹، ۴۵۲ و ۵۲۷ به بعد). در این شیوه از توصیف در واقع وقتی با فاصله‌ی اندکی از اوصاف عاشقانه و بعضاً شهوت‌آلود در تغزل قصیده، نوبت به وصف زن ممدوح رسیده است ناگهان چنان چرخشی در بیان مدیحه‌سرا ایجاد شده که گویی زبان وی از اوصاف تغزلی به طور کل بیگانه و مبراست و آنچه همواره از جانب او ایراد می‌شود ستر و عفاف است و زهد و پارسایی. چرخش مذکور را باید در واقع ناشی از مصادیق خاصی دانست که در ادب فارسی مشمول اوصاف تغزلی بوده‌اند. بدین معنا که سخن از «روی و موی» در پهنه گسترده ادب فارسی غالباً ناظر به امثال معشوقان آرمانی، کنیزان و غلامان است و زنانی که در مقام همسران شرعی و مادران عرفی بودند مشمول چنین اوصافی نشده‌اند (نک. روزبه و ضرونی، ۱۳۹۳، ۱۶۶-۱۶۸). از سوی دیگر در عدم وصف تغزلی زنان ممدوح از سوی مدیحه‌سرایان، تعلق این ممدوحان به حرم شدیداً محفوظ سلاطین، بی‌تأثیر نبوده است. در واقع هر نوع حرکت و اشاره نامتعارف در ارتباط با این حریم از سوی سایرین، می‌توانست تعرض و تعددی گستاخانه تلقی شود و عاقبت شوم و مرگبار برای جسارت‌کننده به بار آورد.

### ۳-۲- نمادشناسی در مدح زنان

بررسی ادبیات مدیحه‌سرایان همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، حاکی از آن است که نسبت دادن اغراق‌آمیز اوصاف نیک به ممدوح، شیوه مرسوم این عده بوده است و آنها در این راه از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرده‌اند. توسل به نمادهای دینی، ملی، تاریخی و غیره، برای تعظیم ممدوح، مصداق بارز این سخن است که مکرر در گستره ادبیات مدحی، بروز و ظهور پیدا کرده است. در این راستا در مدح زنان و ذکر اوصاف آنها نیز پی‌درپی به نمادهای گوناگون مؤنث اشاره شده است. در این اشاره‌ها، اغلب یا ممدوح به نمادی تشبیه شده، یا با تحقیر نماد، در مقامی برتر

از او قرار داده شده است. در اظهار نماد البته به تشبیه و تحقیر، بسند نشده بلکه مواجه با آن اشکال دیگری نیز پیدا کرده است، به این نحو که گاه ممدوح، پرورده و در پناه نماد جلوه داده شده است. در واقع در تمامی صفاتی که مدیحه‌سرایان به زنان نسبت داده‌اند و در این نوشتار به آنها پیشتر اشاره شد، از نمادها سخن به میان آمده است. اهم این نمادها با صفاتی که هر یک بدان تعریف شده‌اند به قرار زیر است:

آسیه: زهد، توفیق و کرامت - آمنه: کرم و حسن سیر - بلقیس: بزرگی، اقتدار، ملک‌داری، کامکاری، وقار، صاحب‌حشمتی، اصالت و نژادگی - حمیرا (عایشه): صفا - خدیجه: عطا، زهد و همت - رابعه: زهد و عفاف‌زبیده، بزرگی مقام، زرافشانی، نیکوگری و دولت‌مندی - زلیخا: ملک‌داری - زهرا (دختر احمد و فاطمه (س)): زهد، طهارت، حجاب، خوش‌طینتی، شرف و ناموس - زرقاء: تیز بینی و دوربینی (در عرب مثل بوده است) - ساره: حسن‌سیرت (آمنه‌خو)، معرفت، خوش‌دیداری (ساره‌لقا) و صاحب‌نسبی (بلقیس‌گهر) - قیدافه: ملک‌داری (او ملکه اندلس در عصر اسکندر بوده است). - مریم (مادر عیسی): احتجاج، عفاف، تسبیح، نماز، عابدی، ورع، عیسی‌نفسی و میمونه‌خصالی - هاجر: خوش‌دیداری (ساره‌لقا).

نمادهای ذکر شده، بر مبنای ابیات زیر از دیوان پنج شاعر مدیحه‌سرا استخراج شده است:

تسلیم مصر و قاهره بر قهرمان اوست (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۳)	هست آسیه به زهد و زلیخا به ملک از آنک
مال و جان بر پیمبر افشانده است بهر کعبه سر و زر افشانده است (همان: ۸۲)	آن خدیجه است کز ارادت حق وان زبیده است کز سعادت بخت
وز رابعه به زهد فزونتر هزار بار اسکندر آمدش به رسولی سخن‌گزار (همان: ۱۷۷)	بانوی تست رابعه دختران نعش قیدافه خوانده ام که زنی بود پادشاه
هم خدیجه هم حمیرا دیده ام بانوان را قدر زهرا دیدم ام هفت مردان را مجارا دیده ام ساره را سیاره سیما دیده ام (همان: ۲۷۳)	از سر زهد و صفا در شخص او آن خدیجه همتی کز نسبتش رابعه زهدی که پیشش پنج وقت آسیه توفیق و سارا سیرت است

- نی نی تو را زبیده نخوانم کز این قیاس  
روی سخات در خوی خجلت نهان شده  
(همان: ۴۰۰)
- ای آسیه کرامت و ای ساره معرفت  
حوای وقت و مریم آخر زمان شده  
(همان: ۴۰۲)
- ای اصل ملک و دولت ای تاج دین و دنیا  
ای عابده چو مریم ای زاهده چو زهرا  
(امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۷)
- ای از ورع چو مادر عیسی بلند قدر  
وی از شرف چو دختر احمد برگوار  
(همان: ۲۹۱)
- کار تو تسبیح و استغفار و روزه است و نماز  
راست گویی مادر عیسی پیغمبر تویی  
(همان: ۷۱۲)
- عصمت دنیا و دین، دلشاد بلقیس اقتدار  
مریم عیسی نفس، قیدافه داراب را  
(سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۳۶۲)
- یعنی جناب عالی بلقیس روزگار  
زهرا ی زهره حاجبه مریم احتجاب  
(محتشم کاشانی، ۱۳۸۹: ۹۷/۱)
- می سنجدش به زهد و طهارت خرد مدام  
با طاهرات حجره زهرا و بوتراپ  
آن مریم زمان که به عفت سرای او  
بوی کسی نبرده نسیمی به هیچ باب  
(همان: ۹۸/۱)
- بلقیس کامکار پریخان که حکم او  
تا پای تخت رابعه آسمان رسید  
(همان: ۱۷۳/۱)
- مریم عفاف فاطمه ناموس کش سپهر  
خواندست پادشاه خوانین روزگار  
(همان: ۱۸۸/۱)
- پایه تقویت زهره برجیس مقام  
سایه تربیت شمسه بلقیس وقار  
مریم فاطمه ناموس که ناموس جهان  
خواندست پادشاه خوانین روزگار  
(همان: ۱۸۸/۱)
- مریم ثانیه کز رابعه چرخ اسیر  
سجده خواهند کنیزان وی از استکبار  
(همان: ۲۰۲/۱)
- قمر زهره بها زهره خورشید شرف  
هاجر ساره لقا ساره بلقیس گهر  
(فآنی، ۱۳۸۰: ۲۷۴)



ثانی رابعه بی در ورع و زهد و عفاف	تالی آمنه بی در کرم و حسن سیر
حور فردوس لقا زهره زهرا طینت	ساره آمنه خو مریم میمونه خصال
	(همان: ۲۷۵)
	(همان: ۵۲۸)

#### ۴-۲- علل مدح زنان

با بررسی مدایحی که در حق زنان در قصاید ادبیات فارسی ایراد شده است، در مجموع می‌توان دو دلیل را در مدح آنها دخیل دانست. دلیل نخست در واقع عمدتاً ناشی از همان عامل شناخته شده، یعنی تقاضا و عرض حاجت است که در سنت مدیحه‌سرایان در گستره ادبیات فارسی به وفور دیده می‌شود. البته همه مدایحی که در این نوشتار بررسی شده‌اند حاوی درخواست صریحی نیستند با این حال می‌توان گفت حتی صرف تمجید و دعا در حق ممدوحان صاحب‌جاه، خود می‌تواند دست‌آوردهایی به همراه داشته باشد. بدین معنی که، تمجید و مدح، دست‌کم می‌تواند مدیحه‌سرا را در نزد ممدوحان صاحب‌شوکت، مشهور و زبانزد کند. آشکار است که شهرتی چنین، خواه‌ناخواه خود می‌تواند اعتبار و حیث اجتماعی برای شاعر به همراه آورد که در جای خود نه تنها از دستاوردهای مادی کمتر نیست بلکه می‌تواند موجب جلب توجهات احاد جامعه و حتی دست‌آوردهای مادی، در قالب بذل و بخشش‌های آنان باشد. بر این اساس می‌توان گفت نیل به مقاصد مادی و اجتماعی، در مدح زنان نیز مقصود مدیحه‌سرایان بوده است و ایشان به طرق مختلف که بدان ذیلاً اشاره خواهد در این راه کوشیده‌اند.

در قصایدی که در آنها، خواهش مدیحه‌سرایان، آشکارا اظهار شده، تقاضاها به اشکال مختلف مطرح شده است. خاقانی ممدوح زن را واسطه‌ی کسب رخصت برای زیارت کعبه قرار داده است (خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۴۹ و ۲۷۲ به بعد). وی در دیگر مدایح خود، اگرچه به صراحت علل مدایح را ذکر نکرده اما برای زدودن شائبه‌ها، با ذکر ابیاتی نظیر «گر مدح بانوان ز پی سیم و زر کند / ز نار کفر خوک‌خوران طیلسان اوست» (همان: ۷۴)، مدایحه‌سرایان خود را از انگیزه‌های مادی، قویاً برکنار دانسته است. محتشم نیز به مانند خاقانی بر طبق بیت «یک در به بیع طبع همایون او رسان / تا وارهم ز فاقه من خانمان خراب» (محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۰)، ممدوح زن را واسطه اظهار فقر و فاقه خود در نزد پادشاه قرار داده است. علاوه بر نقش واسطه‌ای ممدوح که در نمونه‌های مذکور دیده شد، در اغلب اوقات، ممدوح زن مستقیماً از برای عرض حاجت ستایش شده است.

در واقع برخلاف اظهار پرهیز خاقانی از تقاضاهای مادی، محتشم، امیرمعزی، سلمان ساوجی، قآنی و انوری در مواردی از ممدوح خود صراحتاً تقاضای بذل توجه و مساعدت مادی کرده‌اند. در این راستا محتشم از پریخان خان در بیت «آن زهره سپهر شرف گر مدد کند / گردون کند خزاین زر بر سرم نثار» (همان: ۱۸۹)، برای دفع فاقه خود مدد خواسته است. امیرمعزی در بیت «در خورد خلعتست که امسال شعر او / زان شعر بهترست که پیرار گفت و پار» (امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۲۹۲)، خواستار خلعت از ممدوح شده است. همچنین وی ضمن اشاره به خلعت‌های پیشین ممدوح، از زر و جامه‌های فاخر، برآنست که وی بر این خلعت‌ها باید بیفزاید (همان: ۵۵۹). سلمان نیز در این راستا ممدوح را خطاب قرار داده که «عالم از انعام سلطان گشته مالامال و من/چشم امید از نوال کس چرا دارم چرا» (سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۳۶۴، نیز نک قآنی، ۱۳۸۰: ۱۰۱ به بعد و انوری، ۱۳۶۴: ۲۰۱).

همان طور که پیشتر اشاره شد، خواهش‌های مدیحه‌سرایان، همواره مستقیم به بیان نیامده است، اما سخن آنها به شکلی ناظر به چشمداشت‌هاست و در پس توصیفات ایشان به نوعی اظهار تقاضا و جلب عنایت مندرج است. در این راستا آنها گاه قصیده را برای سپاس از بخشش ممدوح و قدردانی از عنایات او ایراد کرده‌اند (نک محتشم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۷۳ و ۱۹۲-۱۹۳، نیز امیرمعزی، ۱۳۱۸: ۱۵۶ به بعد). گاه نیز در خطاب به ممدوح زن، صحبت از دارایی‌های سلطان شده است (نک امیرمعزی، همان: ۵۵۸). علاوه بر تقاضا و خواهش‌های مادی، در مدح زنان، گاه قصاید مدیحه‌سرایان منتهی به اهداف دیگری نیز شده‌اند. مثلاً محتشم در قصیده‌ای، آزرده‌دلی و بی‌کسی خود را به ممدوح اظهار کرده است (محتشم، همان: ۲۰۰ به بعد). در این راستا گاه نیز، مدیحه‌سرایی فقط به دعا و طلب خیر برای ممدوح، ختم شده است (معزی، ۱۳۱۸: ۷۱۲). در مواردی چند نیز تبریک مناسبت‌ها هدف از ایراد قصیده شده است (سلمان، ۱۳۶۷: ۳۶۶ و امیرمعزی، همان: ۱۰۰ به بعد).

در لزوم تشریح همه مواردی که منجر به مدح زنان شده است، نمی‌توان به جایگاه تاریخی این ممدوحان اشاره‌ای نکرد. آنچه از صفاتی نظیر «قهاری و هیبت» و «ملک داری و سیاسی» آنان، در ضمن ذکر اوصاف گوناگون ایشان، ایراد شد، حاکی از توانمندی‌های قابل توجه آنهاست که حاجتمندان را به انحای گوناگون به نزد آنها کشانده است. شاید در نگاه نخست به نظر رسد مدیحه‌سرایان برای خوشایند این ممدوحان، آنها را به مهابت و قدرت توصیف کرده‌اند اما

گزارش‌های موثق تاریخی دربارهٔ بیشتر این زنان حاکی از صحت انتساب صفات مذکور بدانهاست. تاج‌الدین خاتون، مادر سنجر، ممدوح امیرمعزی، دارای دستگاہی بوده است که رجال معروفی چون سعدبن علی قمی در آن، منصب وزارت داشته است (قدیانی، ۱۳۸۷: ۴۶۰). مقبولیت و تدبیر همین زن در نزد سنجر تا به جایی بوده که در جنگ و صلح خواهش او در سلطان نافذ بوده است (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۳۵۴). حسن تدبیر و جمال، دو عاملی بوده که دلشاد خاتون، ممدوح سلمان ساوجی به واسطه‌ی آنها از زنان قدرتمند عصر گردیده است. او ابتدا همسر سلطان ابوسعید ایلخانی بود پس از آن نیز همسر شیخ حسن بزرگ ایلکانی شد. این بانو در مدت پانزده سال حیات با شیخ حسن، غالب امور شوهر را در دست داشته است (تتوی، ۱۳۸۳، ج ۷: ۴۴۰۸). پریخان خانم، دختر شاه طهماسب، ممدوح محتشم کاشانی را می‌توان قدرتمندترین و جسورترین زن عصر صفوی نامید. شاه به این دختر چنان علاقه‌مند بوده که حاضر به شوهردادن او نبوده است (همانجا). وی در دستگاہ پدر رفته‌رفته صاحب چنان قدرتی شد که در مسأله جانشینی او، نقش اساسی و جسورانه‌ای را ایفا کرد. در این ماجرا جانشین نهایی یعنی شاه اسماعیل دوم، هر چند در ابتدا دست وی را از دخالت در امور به طور کل قطع کرد (قاضی احمد، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۲۲) اما دیری نپایید که اسماعیل دوم به طرز مشکوک درگذشت و پریخان خانم باز به رأس امور بازگشت و در آرام کردن اوضاع توانایی بسیاری از خود بروز داد. حتی کار او در اظهار کفایت به جایی رسید که عده‌ای در صدد انتصاب او به مقام پادشاهی برآمدند (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۷۲). این ممدوح محتشم کاشانی، به هوش، قدرت‌طلبی، دسیسه‌گری، دانش‌دوستی و ادب‌پروری توصیف شده است (همان: ۷۰). مهدعلیا ممدوح قآنی نیز به مانند پریخان خانم از زنان قدرتمند عصر خود بوده است. او در تحولات سیاسی دورهٔ قاجار نقش چشمگیری داشته است. در قدرت تدبیر او همین بس که با مرگ شوهر یعنی محمدعلی شاه، تا استقرار جانشین، به مدت دو ماه در تهران حکم راند و با مخالفان مقابله کرد. او در این مدت برای خود وزیر تعیین کرد و صدراعظم پیشین، حاجی میرزا آقاسی، را با دستخط خود برکنار کرد (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۹۳۲-۹۳۴). در این گیرودار، قدرت او با روی کار آمدن فرزندش، ناصرالدین شاه، مضاعف شد و وی توانست بزرگترین مخالف خود، یعنی امیرکبیر را نیز از سر راه بردارد (نک: نوایی، ۱۳۸۳). بنابراین، او نیز به مانند سایر زنان ممدوح، خود دارای توانایی‌هایی بوده است که ارباب نیاز از جمله مدیحه‌سرایان برای عرض حاجت به پیشگاه او روی می‌آورده‌اند. در واقع بنا بر آنچه از

گزارش‌های تاریخی ذکر شد، قدرت و مهابت زنان ممدوح، هر چند در بیان مداحان به اغراق آلوده شده، اما در اساس مبتنی بر واقعیت بوده است.

در راستای تحلیل گسترده‌تر مدح زنان، باید گفت که عرض حاجت پیدا و پنهان مادی و اجتماعی که با لحاظ صفاتی نظیر «فهاری و هیبت» و «ملک داری و سیاسی» زنان ممدوح به بیان درآمده‌اند، تنها دلیل مداحی آنها نمی‌تواند باشد. در واقع وصف زنان ممدوح به صفاتی نظیر «عفت و عصمت» و نبود «توصیفی از صورت ممدوح» حاکی از خواسته‌های دیگریست که باید ریشه‌های آن در زمینه‌های فرهنگی و تمایلات درونی مدیحه‌سرایان جست. آنچه که آشکار است این است که اوصافی همچون مستوری و عفاف که مکرر به ممدوحان زن نسبت داده شده است، نمی‌تواند مستقیماً به عرض حاجت معمول مدیحه‌سرایان مرتبط باشد. در تشریح این مطلب می‌توان گفت گاه ممدوح در مدیحه‌سرایی‌ها نه در سیمای واقعی، بلکه به صورت آرمانی و آن گونه که باید باشد به وصف درآمده است. از این رو در واقع با برجسته ساختن مستوری و عفاف زنان، آنها در بیان مداحان مذکر خود، با سیمای آرمانی ترسیم شده‌اند. از سوی دیگر، توجه به این نوع از صفات به این دلیل حائز اهمیت است که در شکل‌گیری بخش عمده‌ای از آنها، علاوه بر عوامل زیست‌شناختی، امور اکتسابی نیز دخیل‌اند. بدین معنی که آدم‌ها چه مونث چه مذکر، برای این که به صورت مطلوب جلوه کنند باید صفات خاصی بروز دهند و در قالب‌های معینی رفتار کنند؛ صفات و قالب‌هایی که در تعیین و شکل دهی آنها عوامل فرهنگی و تلقیات هر جامعه نقش بارز و اساسی دارد (ریتزر، ۱۳۷۷: ۳۷۷).

### ۳- نتیجه

گستره ادبیات فارسی حامل روایت‌های خرد و کلان بسیاری درباره اقشار مختلف جامعه است که هنوز جایگاه و سیمای هر یک از آنها در این گستره به طور کامل تشریح نشده است. در این میان در ادبیات فارسی از زنان نیز به انحای مختلف گاه مفصل گاه مختصر و گذرا، ذکری به میان آمده است که توجه به هر یک از آنها برای شناختن نوع تلقی از زن و اوصاف او ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. در راستای چنین ضرورتی در این نوشتار زن در آیین قصاید مدیحه‌سرایان، برای ترسیم نوع صفاتی که به وی داده شده، نیز برای ذکر علل مدح او، بررسی شده است. طبق بررسی صورت گرفته در اندک قصایدی که مستقلاً در مدح زنان سروده شده است، صفات باطنی

و حمیده‌ای همچون مستوری، زهد، عفاف و عصمت، مکرر به زنان نسبت داده شده و مدیحه‌سرایان از سر اغراق حتی در نسبت دادن این اوصاف گاه از ادب شرعی نیز گذر کرده‌اند. علاوه بر این اوصاف، مهابت و سیاسی نیز صفت برجسته و چشمگیری است که به کرات در این قصاید، زنان بداشتن آنها توصیف شده‌اند. می‌توان گفت این اوصاف برخلاف اوصاف پیش‌گفته که ناظر به باطن و سیرت ممدوحان بودند، بر جایگاه اجتماعی و سیاسی آنان دلالت دارند. در راستای ذکر دلایل مدح زنان نیز می‌توان گفت که بر طبق سنت مدیحه‌سرایان آنها نیز غالباً به مانند سایر ممدوحان برای عرض حاجت و کسب منافع ستایش شده‌اند. اما با عنایت به صفات مکرری همچون مستوری و عفاف که در حق این ممدوحان ذکر شده است، نمی‌توان عرض حاجت و کسب منافع را تنها دلیل مدح زنان دانست بلکه صفات مذکور حاکی از میل مدیحه‌سرایان به ترسیم زن آرمانی و والا نیز است.

#### ۴- فهرست منابع

- ۱- افوشته‌ای نطنزی، محمود، نقاوه الآثار، باهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳. ۲- اکبری، منوچهر، «زن در آینه شعر فارسی»، نشریه مطالعات راهبردی زنان، شماره ۱۰، صص ۹۶-۱۰۹، ۱۳۷۹.
- ۳- امیرمعزی، محمدبن عبدالملک، دیوان معزی، باهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: اسلامی، ۱۳۱۸.
- ۴- انوری، محمد بن محمد، دیوان انوری، به کوشش سعید نفیسی، تهران: سکه، ۱۳۶۴.
- ۵- بهنام‌فر، محمد و احراری وفا، صدیقه، «آیا خاقانی زن ستیز است؟!»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۵۳، شماره ۲۲۰، صص ۲۱-۴۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- ۶- پیرنیا، حسن و آشتیانی، عباس، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: خیام، ۱۳۸۰.
- ۷- تاریخ سیستان، مؤلف نامشخص، به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: معین، ۱۳۸۷.
- ۸- تتوی، احمد و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ۸ج، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ۹- جوادی، حسن، «نگاهی به زن در ادبیات فارسی»، مجله اندیشه آزاد (سوئد)، شماره ۱۳، ۱۳۶۹.
- ۱۰- خاقانی، بدیل‌بن‌علی، دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، ۱۳۸۲.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۲- رزمجو، حسین، انواع ادبی، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۵.

- ۱۳- روزبه، محمدرضا و ضرونی، قدرت‌اله، «عشق به همسر در شعر معاصر ایران»، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۲، شماره ۲۲، صص ۱۸۸-۱۶۵، بهار و تابستان ۱۳۹۳.
- ۱۴- ریترز، جورج، نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه ثلاثی، تهران: علمی، ۱۳۷۷.
- ۱۵- سپهر، محمدتقی، ناسخ‌التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۱۶- ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۱۷- سلمان ساوجی، سلمان بن محمد، دیوان سلمان ساوجی، با اهتمام منصور شفق و مقدمه تقی تفضلی، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۶۷.
- ۱۸- شهیدی، سیدجعفر، «مدیحه‌های سعدی»، مندرج در ذکر جمیل سعدی؛ مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه، گردآوری کمیسیون ملی یونسکو، ج ۳، صص ۳۶۴-۳۷۵، تهران: انتشارات اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۱۹- عباسی، حجت و قبادی حسینعلی، «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلیاد و اودیسه هومر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۶، شماره ۱۹، صص ۱۳۸-۱۰۹، تابستان ۱۳۸۹.
- ۲۰- قآنی، حبیب‌الله بن محمدعلی، دیوان حکیم قآنی شیرازی، به تصحیح امیر صانعی (خوانساری)، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۰.
- ۲۱- قاضی احمد قمی، خلاصه‌التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ۲۲- قدیانی، عباس، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۷.
- ۲۳- محتشم کاشانی، علی بن احمد، کلیات محتشم کاشانی، تصحیح مصطفی فیضی کاشانی، ج ۲، تهران: نشر سوره، ۱۳۸۹.
- ۲۴- مشرف، مریم، ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۳.
- ۲۵- مقدسی، مهناز، «مدح»، مندرج در فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی و ویراستاری حسن انوشه، صص ۱۲۴۰-۱۲۳۲، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۲۶- مؤتمن، زین‌العابدین، شعر و ادب پارسی، تهران: زرین، ۱۳۶۴.
- ۲۷- نصر، زهرا، «تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۳۲ و ۳۳، صص ۱۸۷-۱۶۹، بهار و تابستان ۱۳۸۲.
- ۲۸- نوایی، عبدالحسین، مهدعلیا به روایت اسناد، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- ۲۹- وزین‌پور، نادر، مدح، داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، تهران: معین، ۱۳۷۴.